

با ارومی گفت:

_ترس، چرا میترسی من کاریت ندارم
+پ... پس چرا منو... آوردی تو اتاق؟
میخوای... می... میخوای بازم بهم...

هیزی گفت

وقتی اشک هام رو کامل پاک کرد با ارومی گفت:

_از دستت عصبانی بودم

میخواستم بدونم چرا وقتی بچه منو پیش خودت داری، وقتی تو خونه من هستی، وقتی یه جورایی زن من حساب میشی باید با یکی دیگه در ارتباط باشی

ولی به هیچ وجه نمیخواستم بلایی سرت بیارم
فقط چون بارانا خواب بود و بانو و کژال هم ممکن بود بیان اوردمت تو اتاق ولی با این جیغایی که تو زدی مطمئنم تا چند دقیقه دیگه همشون میرسن

هنوز نفس نفس میزد

احساس میکردم ته گلوم درد میکنه

جیغ های بلندی که از ترس کشیدع بودم باعث میشه تا چند روز صدام بگیره

#P_37

هرچقدر هم سعی میکردم به اون جملش فکر نکنم نمیتونستم
اون بارانا رو دختر خودش و من رو زنش خطاب کرد؟ ی... یعنی باور داره بارانا دخترشه

نمیدونستم باید خوشحال باشم یا ناراحت

من از کیان میترسیدم

اره... من ازش خیلی میترسیدم

وقتی میدیدمش یاد اون روز می افتادم

وقتی میدیدمش یاد روزایی که تنها میرفتم سنوگرافی میوفتادم

یاد روزایی که بارانا رو به بیمارستان میبرد و تنها بودم می افتادم

من چهار سالی که بیشتر زن ها با کمک شوهر و خانوادشون میگذرونن رو تنها گذروندم

من تنها کسم توی این مدت رستا بود

رستایی که خانوادش گفته بودن با من نگرده

رستایی که یه بار باباش کتکش زد که چرا با من رفته بیرون وقتی میبینم من یه بچه دارم

و شوهری ندارم

من خیلی تنها تر از چیزی که فکرشو میشه کرد هستم

ا میترسم کیان بارانام رو ازم بگیره

تنها کسی که واقعا تو این دنیا بهش اهمیت میدم و اگه نباشه نمیتونم نفس بکشم

کیان بهم خیره شد و گفت:
_با کی حرف میزدی؟
واسه اون نمیخواستی همراهم بیای؟
اصلا میشناسیش؟ مرد درستی؟ دوسش داری؟ اصلا چه...

+کیااان، یه لحظه حرف نزن
اون کسی گه پشت تلفن بود زن بود
اسمش رستاست دوستمه
_پس عشقم گلم جانمت چی بود؟
+خب تو به دوستت عزیزم و عشقم نمیگی؟

نچی کرد که کلافه گوشه سادم رو از دستش گرفتم و وارد تماسم شدم
صفحه رو جلوش گرفتم و گفتم:
_بین چی نوشته، بخونش قشنگ
_رستام

_خب، خودت گفتی رستام، حالا زنگ بزن
بین کی پشت خطه
د یا لا زنگ بزن دیگه

وقتی مکثش رو دیدم خودم رو اسمش ضربه زدم که بعد چندتا بوق جواب داد و نگران
گفت:
_تیسرا چی شد چرا قطع کردی؟ من دیگه زنگ نزدم ترسیدم اتفاقی افتاده باشه

اخمام رو توهم کشیدم که نفس عمیقی کشید:
_چیزی نشد، زنگ زدم بگم نگران نباشی
+اخره یهو قطع کردی، صدای چی بود؟

_هیچی بعدا همو میبینیم کامل میگم
+باشه عشقم خدافظ

کیان بهم خیره شد و گفت:
_با کی حرف میزدی؟
واسه اون نمیخواستی همراهم بیای؟
اصلا میشناسیش؟ مرد درستی؟ دوسش داری؟ اصلا چه...

+کیااان، یه لحظه حرف نزن
اون کسی گه پشت تلفن بود زن بود
اسمش رستاست دوستمه
_پس عشقم گلم جانمت چی بود؟
+خب تو به دوستت عزیزم و عشقم نمیگی؟

نچی کرد که کلافه گوشه سادم رو از دستش گرفتم و وارد تماسام شدم
صفحه رو جلوش گرفتم و گفتم:
_بین چی نوشته، بخونش قشنگ
_رستام

_خب، خودت گفتی رستام، حالا زنگ بزن
بین کی پشت خطه
د یا لا زنگ بزن دیگه

وقتی مکشش رو دیدم خودم رو اسمش ضربه زدم که بعد چندتا بوق جواب داد و نگران
گفت:

_تیسرا چی شد چرا قطع کردی؟ من دیگه زنگ نزدم ترسیدم اتفاقی افتاده باشه
□□ ساخت PDF